

دوهفته‌نامه‌ی سرنخ بسیج دانشجویی دانشگاه خلیج فارس

سال نخست، شماره‌ی دوم، نیمه‌ی دوم اسفندماه ۱۳۹۹

بها: دعای تعجیل در فرج حضرت ولی عصر (عجل الله)

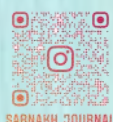


کاشکی
بدنش بود
آخر
این قصه‌ی بد

کاشکی
آخر این سوز
پهاری
باشد



شناسنامه



صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی
مدیر مسئول: سید میثاق هاشمی
سر دبیران: محمدعلی دشتی نژاد، حمزه کرمی
صفحه آرایی: علی عمرانی
هیأت تحریریه: زهرا امیری، علی بهمنی
محمدرضا بنافیان، علیرضا علی نژاد، محمدمتین خورشیدی

SARNAKH JOURNAL

نشریه‌ی سرنخ بسیج دانشجویی دانشگاه خلیج فارس

نشانی ما در فضای مجازی را به خاطر بسپارید. ارتباط با ما از طریق: [Pguavini & Sarnakh_journal](https://www.pguavini.com)

فهرست عناوین

نقد بی دال	علی عمرانی	منهاج	سید میثاق هاشمی
کجای فوتبال آسیاییم؟	محمدعلی دشتی نژاد	مهدیاران	محمد متین خورشیدی
بالاخره میشه	محمدرضا بنافیان	کلمه نگار	علی عمرانی
چشم دل	علیرضا علی نژاد	برابری جنسیتی، کاهش آزار جنسی	زهرا امیری
پیاده‌روی ناهموار	علی بهمنی	سلام بر ابراهیم	معرفی کتاب

با ما همراه باشید

اگر دو سال پیش یک دانشجو می‌خواست نق بزند از کمبود فضای آموزشی و کارگاهی، کمبود یا نبود فضای رفاهی، حداقلی بودن فرصت انتخاب استاد در انتخاب واحد، یا کوبیده‌ی دیرهمضم سلف سرویس را بهانه می‌کرد و می‌نقید (فعل ماضی استمراری از مصدر نقیدن). اما دانشجویان نوورود جنس نق زدن‌های‌شان با ما فرق دارد؛ آن‌ها از کارت دانشجویی که نگرفته‌اند، از کلاس‌های اینترنتی که به آن عادت نداشتند، از آموزشی که شاید در حداقلی ترین کیفیت برایشان ارائه شده، نالان اند. و البته که ما نیز در این درد مشترک با ایشان هم‌ناله ایم!

با بعضی از آن‌ها که هم‌کلام می‌شوی بی‌پرده هرآن‌چه در دل دارند را می‌گویند: ما دوازده سال درس نخوانده بودیم که کلاس درس‌مان هم توی گوشه‌ی باشد‌ها؛ ما پیش از آن که به فکر کنکور و انتخاب رشته‌مان باشیم لباسی که قرار بود با کیف و کفش‌مان ست کنیم را هم خریده بودیم! تازه، کلی آکسسوری ردیف کرده بودیم که چش و چال هم‌کلاسی‌های ندیده و نشناخته‌مان را درآوریم!

البته بعضی از آن‌ها از این اتفاق خرسندند و می‌گویند: فکرش را نمی‌کردیم یک روز برسد که وقتی گوشه‌ی دست‌مان باشد مادرمان به جای فحش و لیچار، با مهربانی بگوید: «الهی قربانت بروم فرزند، چقدر تو درس‌خوانی مادر! به کلاس و درس و مشق مجازیات برس!» «دیگر از دانشگاه چه می‌خواهید؟»

ولی این دلیل نمی‌شود که دانشجو شده باشید! اصلاً شمایی که هفته‌های اول مهر را توی مسجد دانشگاه معتکف نشده‌اید را نمی‌توان دانشجو به حساب آورد! البته اینطور برداشت نشود که

خدای ناکرده دانشگاه بدون داشتن زیرساخت‌های لازم افزایش تعداد ورودی داشته‌ها، نه، اصلاً. اتفاقاً ما افزایش ورودی داشتیم تا بتوانیم به پشته‌های همین هرج و مرج‌ها و هردنبیلی‌جات متعاقبش، مدیران وزارت علوم را وادار کنیم که دانشگاه باید زیرساخت‌هایش افزایش یابد. کمی هم آینده‌نگر باشید و زیبایی نقیدن (فعل امر منفی از مصدر نقیدن). تازه شما هنوز در اولین جلسه برای خروج از کلاس از استاد اجازه نگرفته‌اید و از کسی نپرسیده‌اید می‌شود ساعت تفریح توی حیاط والیبال بازی کنیم؟! ولی ناراحت نباشید. منتظران هستیم. و بالاخره با هم و در کنار هم ورودتان به دانشگاه را جشن خواهیم گرفت.

از مظلومیت‌های دانشجویان ۹۹ و ۱۴۰۰ که بگذریم نوبتی هم باشد نوبت ورودی‌های ۹۵ و ۹۶ است که در این بازه‌ی زمانی فارغ‌التحصیل شده یا می‌شوند. ای کاش با روپوش می‌دیدیم‌تان و از کلاه هوا انداختن‌های‌تان عکس می‌انداختیم. ولی ملالی نیست. همین که تن‌تان سالم باشد و در واپسین ارتباط‌تان با مسئولین دانشگاه زمینه‌ی صدور مدرک‌تان هموار باشد کافی‌ست تا کلاه‌تان را بالا بیندازید و با دنباله‌تان گردو بشکانید!

چقدر نق زدیم! اصلاً اگر نق‌زدن را از دانشجو بگیری انگار مریض می‌شود و بی‌رمق؛ و اگر نق‌زدن‌هایش سمت‌وسوی مطالبه بگیرد، دال می‌پذیرد و نقد می‌شود که زهی سعادت ست برای همه‌ی ما اگر که چنین شود.

چشم‌انتظار نقیدن‌های نقادانه‌تان هستیم و امیدواریم صدای رسای نقیدن‌های‌تان باشیم (:

علی عمرانی

کبای فوتبال آسیاییم؟

کنفدراسیون فوتبال آسیا رسماً اعلام کرد میزبانی بازی‌های مقدماتی جام جهانی در گروه تیم ملی ایران به کشور بحرین رسیده است.

این در حالی است که قبل از این نیز هیچ کدام از باشگاه‌های ایرانی حاضر در لیگ قهرمانان آسیا نیز موفق به گرفتن میزبانی مسابقات گروهی خود نشدند!

خواسته‌ی ما از فدراسیون فوتبال که با لابی‌های پی در پی در سال‌های متمادی در دستان افراد خاصی چرخیده و حتی در انتخابات فدراسیون آن کاندیدای وزارت ورزش هم قدرت لابی ندارد، این است که میزبانی این رقابت‌ها حق ایران بوده و فدراسیون فعلی نباید مقابل این انتخاب کنفدراسیون فوتبال آسیا مشی فدراسیون‌های قبلی را در پیش بگیرد و سکوت کند. پس ایران باید نسبت به این تصمیم AFC به فیفا شکایت کند. حق ایران این است میزبان بازی‌هایی که باید در ایران برگزار می‌شده را دریافت کند و در کشوری که رقیب اصلی ایران است به میدان نرود.

بعضی از مسئولان به رویه‌ی مسئولین قبلی فدراسیون قرار است

عمل کنند و معتقدند ما نباید نسبت به تصمیمات AFC معترض شویم، چرا که این شکایت و اعتراض ما موجب بدبینی شیخ‌نشینان AFC می‌شود.

حال از این دوستان باید پرسید آیا اوضاع از اینی که هست نیز بدتر هم می‌شود؟!

سازش و تعامل با AFC آیا سودی برای ما داشته است، آیا انفعال در مقابل AFC برگ برنده‌ای ایجاد کرده است یا پی در پی موجب شکست شده است؟!

تیم ملی ایران در شرایطی بازی رفت مقابل بحرین را برگزار کرد که در خاک این کشور به سرود ملی ما توهین کردند و انواع و اقسام بی‌احترامی‌ها به بازیکنان ما شد. فدراسیونی که می‌خواهد سازمان لیگ خود را منحل کند و تمرکزش را روی تیم ملی بگذارد اگر می‌خواهد وعده‌هایش عملی شود، باید الان کاری کند که مسئولین قبلی از انجامش عاجز بودند، افسوس و حسرت‌های چند ماه دیگر و بهانه‌ی نداشتن کرسی AFC برای تیم ملی ما هیچ سودی ندارد.

این فوتبال برای فوتبالی‌ها چرخش می‌چرخد، لطفاً شما با دایه‌ی مهربان تر از مادر شدن چوب لای این چرخ نگذارید.

محمد علی دشتی نژاد



بالاخره میشه

آرزوی دیرینه خانواده و اطرافیان مبنی بر اینکه روزی ردای دکتری رو بر تن کنم؛ کم کم داشت در عرصه‌ی پشت کنکور بودن، به یک پیشکسوتِ باتجربه تبدیل می‌کرد. تا آن جا که فکر کنم بتوانم با همین تجربه‌ی چهار ساله هم به عنوان یک کارشناس خبره در حوزه‌ی دلایل عدم موفقیت در کنکور در برنامه‌های صداوسیما اظهار نظر کنم.

اما بالاخره امسال به لطف معدل توانستم وارد دانشگاه بشوم تا از این استرس لعنتی کنکور راحت شوم.

البته دانشگاه که چه عرض کنم، در واقع به همان زیست مجازی‌مان ادامه دادیم. تنها تفاوتش با گذشته هم این بود که اگر مادرمان می‌گفت بچه این‌قدر سرت را توی گوشی نکن بهانه می‌آوردیم که داریم درس می‌خوانیم؛ مادر ذوق می‌کرد و در جلسات «پنج به اضافه‌ی یک» زن‌های همسایه، قربان صدقه‌مان می‌رفت که بچه‌ام ازس درس می‌خواند چشمانش قرمز میشود. چه خوش خیال!

انصافا دانشجوی مجازی بودن، خالی از لطف هم نبود. مثلاً همزمان هم می‌توانستی سرکلاس باشی و هم گوش به گزارش بازی فوتبال تیم محبوبت کنی یا پیام‌های واتساپ را چک کنی!

اما مشکلات اعصاب‌خردکنی هم داشت. از خرابی‌های مداوم سایت گرفته تا تدریس‌های نامفهوم مجازی بعضی از اساتید. یکی از دردسرهای خاص من، سر و صدای گاه‌وبی‌گاه خواهر کوچکم بود که وادارم می‌کرد به درون حیاط بروم تا صدای استاد را بهتر بشنوم اما هر وقت استاد اسمم رو صدا می‌زد تا سوالی بپرسد، انگار خریدار آهن قراضه در کمین نشسته بود تا با طنین گوش خراشش مزاحم کلاس شود.

مرور تصاویر مراسمات سال‌های گذشته دانشگاه در صفحه‌های اینستاگرام، بیشتر از گذشته بی‌تابم کرد که هر چه زودتر کرونا از کشور رخت بریندد تا ما ورودی‌های ۹۹ هم رنگ و رخسار دانشگاه را ببینیم و فضای شیرین و جذاب دانشجویی رو لمس کنیم. به امید خدا

محمدرضا بنافیان

مردی میانسال در پارکی روی نیمکت نشسته بود. پسری جوان با قدم های آرام و باطمأنینه ی بسیار آمد و کنار مرد نشست.

پسر پس از سلام و احوالپرسی رو به مرد میانسال کرد و گفت: امروز هوا خیلی خوب است و بهتر از این نمی شود. این همه زیبایی، طبیعت زنده، درختان سبز قد علم کرده و پرندگان خوش صدا همه امروز در کنار هم آواز زندگی سر می دهند. مرد گفت: واقعا؟! خوش به حال تو، حتما همان طور که هست تعریف می کنی، اما من نمی توانم ببینم، و دنیای من با تو فرق دارد و سرد و بی روح و تاریک است. من زیبایی هایی که تو از آن دم می زنی را نمی بینم ولی تو آن ها را با چشم خود می بینی. برای من حتی تصور گفته های تو نیز ممکن نیست و بسیار سخت است.

جوان گفت: ببخشید، نمی دانستم که شما نمی توانید ببینید. واقعا متاسفم، اما به نظر من هیچ چیزی دشوار نیست، همه ی این ها از باورهای ما نتیجه می گیرد. مرد میانسال نیشخندی زد ولی چیزی نگفت.

بعد از گذشت چند لحظه جوان از مرد میانسال پرسید: همراه ندارید؟!

مرد گفت: چرا دارم، گاهی وقت ها خدمت کارم و گاهی اوقات

همراه با پسرم به اینجا می آییم. امروز نیز با پسرم آماده ام ولی گفت که چند دقیقه کار فوری دارد، انجام می دهد و برمی گردد. الان دیگر کم کم پیدایش می شود.

جوان گفت: چه خوب، خانه ی من در این نزدیکی است و فاصله ای با پارک ندارد.

مدتی بعد پسر مرد میانسال آمد و گفت: وقت رفتن است پدر.

مرد میانسال برخاست و به پسر جوان گفت: گفت و گوی خوبی بود ولی شرایط، باورهای ما را تغییر می دهند و اگر شرایط من را داشتی، درک می کردی. خدانگهدارت

مرد میانسال با پسرش همراه شد و سوار ماشین شدند.

او از پسرش خواست چهره ی پسر جوان را که کنارش نشسته بود را برایش تجسم کند.

پسر مرد میانسال گفت: همان پسر که نابینا بود را می گویی؟!

مرد میانسال گفت: نابینا؟؟! پسرش گفت: بله پدر

مرد میانسال در فکر فرو می رود و با خود می گوید، بله او راست می گفت. هیچ چیزی دشوار نیست؛ مهم باورهای ماست و از این پس باید باورهای خود را مثبت کنم. این پسر جوان به من درس بزرگی داد.

علیرضا علی نژاد



پیاده‌روی ناهموار

داشتم توی پیاده‌رو راه می‌رفتم و با خودم فکر می‌کردم که به عنوان یک شهروند چه حقوقی دارم که باید مراعات شوند و چه حقوقی را متقابلاً باید مراعات کنم. آیا در برابر مالیاتی که می‌پردازم خدمات عمومی مناسبی دریافت می‌کنم؟ به خیابان‌های پر لک و پینه و پر چین و چروک شهر که نگاه انداختم، فاضلاب ناکارآمد را که دیدم، شرمنده‌ی موهای سپید بوشهر شدم و از فکر کردن به خدمات عمومی منصرف شدم. آخر این‌ها را به ما وعده نداده بودند! شاید لای چند بند و ماده و تبصره و یا مفاد یکی دو بخش‌نامه از آن نوشته باشند که خیلی راحت با نبود بودجه لاپوشانی می‌شوند.

اگر حرجی باشد بر کسی‌ست که مسئولیتی دارد و انجام نداده اما همین که مسئولیتش منقضی شود جای بهتری مشغول به کار می‌شود بی آن که پاسخگوی عملکرد نادرست قبلی خود باشد.

در گیر و دار افکار زمخت و نخراشیده‌ام نوک پای راستم به برآمدگی سنگ‌فرش گیر کرد و چپ کردم. حتی سنگ‌ها هم با ما چپ افتاده‌اند! به درخت‌های بد بوی پیاده‌رو نگاه کردم که برگ و ضایعاتش قامت پاکبانان شهر را خم کرده و ریشه‌های افقی‌اش تمام سنگ‌فرش‌ها را ناهموار ساخته. ریشه‌های این درخت مرا به یاد حرف‌های‌مان می‌اندازد که هیچوقت راه نفوذی به گوش مسئولین ندارد!

افکار ناهموار تر از پیاده‌روی من به جاهای پر دست‌اندازی رسید. درست مثل همان سنگ‌فرش تسطیح نشده.

به اینجا رسیدم که آیا حقوقی از مسئولین بر گردن ما هست که ادا نکرده باشیم؟ به این فکر کردم که اعضای شورای شهر چطور رای آورده‌اند؟ با ریش‌گرو گذاشتن بزرگان فامیل‌شان؟ یا نکنند استاد دانشگاهی بوده که دانشجویان و دیگر اساتید هم قطارش برایش رای

جمع کرده‌اند. خب طبیعتاً لازم است ما پاسخگوی این ریش‌گرو گذاشتن و اعتبار خرج کردن بقیه باشیم. بالاخره این بزرگواران هم گردن ما حقی دارند. ندارند؟

به نمایندگان مجلس فکر کردم. به اینکه با چه شعاری راهی مجلس شده‌اند و دارند دقیقاً چه کار می‌کنند؟ از معافیت‌های مالیاتی اخیر که تصویب کردند چندان بوی مردمی بودن نمی‌آمد و انگار تسویه حسابی بود با آنان که حامی‌شان بوده‌اند.

راستش را بخواهید اینطور به نظر می‌رسد که ما باید نادرستی‌های مسئولین را ببینیم و با روی باز برای‌شان به به و چه چه کنیم که خدای ناکرده به گوشه‌ی قبابی خود و اطرافیان‌شان برنخورد.

ترسان و لرزان که نکند توی جوب بیفتم خودم را از پیاده‌رو به یک بن بست رساندم که حداقل هموار بود! بن بستی که مرا به یاد وعده‌های کسی نمی‌انداخت. یک بن بست هموار...

به این فکر می‌کردم که در همین دو سه ماه آینده دوباره کدام آدم بی‌مسئولیتی قرار است با حمایت همین قماش وظیفه‌شناس و مسئول‌ساز به شورای شهر وارد شوند. آیا با رزومه‌سازی‌های پوچ؟ با ریش‌سفیدی قوم و قبیله‌ای؟ یا با واسطه‌کردن این و آن؟

راستش را بخواهید بن بست هموار من، توان فکر کردن به انتخابات ریاست جمهوری را به من نمی‌داد. لطفاً هر آنچه گفته شد را به آن نیز تعمیم دهید و خود حدیث مفصل بخوانید از این مجمل...

علی بهمنی

با توجه به اینکه حبّ دنیا و دلبستگی شدید به امور مادی سرچشمه انواع گناهان و جنایات و خلافتکاری‌هاست و با توجه به این که در عصر امام به موجب فتوحات اسلامی، ثروت زیادی در کشور اسلام فراهم شده بود و عده‌ای غرق ناز و نعمت بودند، امام بارها در خطبه‌هایش مردم را از دنیاپرستی نهی می‌کند و با تعبیراتی که در کلام دیگری، نظیر آن دیده نشده است آثار زشت دنیاپرستی را بر ملا می‌سازد، لذا در این بخش از خطبه امام (علیه السلام) نخست با پنج جمله کوتاه بر بی اعتبار بودن مواهب مادی تأکید می‌کند و می‌فرماید: «حال دنیا دگرگونی (دائمی) است و گام‌های محکم‌ش لرزان، عزّت‌ش ذلت، برنامه‌های جدی‌اش شوخی، و بلندی‌اش عین سقوط است؛ «حَالَهَا انْتِقَالٌ، وَ وَطْأَتُهَا زَلْزَالٌ، وَ عِزُّهَا ذُلٌّ، وَ جِدُّهَا هَزْلٌ، وَ عُلُوُّهَا سُفْلٌ».

اما دگرگونی حال دنیا بر کسی پوشیده نیست چه بسا شبانگاه، بر تخت قدرت نشسته و قصد کشور گشایی دارد ولی سحرگاه نه تن سر، و نه سر تاج دارد! با یک گردش چرخ نیلوفری نیرومندان سقوط می‌کنند و ضعیفان به قدرت می‌رسند و عزیزان دیروز ذلیلان امروز می‌گردند. اما متزلزل بودن گام‌های آن به آن علت است که قرارگاه انسان در این جهان دائماً متزلزل است بر هر چیز تکیه کند - مال، ثروت، جوانی و سلامتی - همه اموری متزلزلند. و اما این که عزّت‌ش عین ذلت است، بعضی از شارحان آن را به این معنا تفسیر کرده‌اند که عزّت‌های مادی و نامشروع سبب ذلت در آخرت است و بعضی گفته‌اند: سبب دوری از خدا در همین دنیا است ولی تفسیر روشن‌تر آن است که عزّت‌های مادی سبب وابستگی‌های شدید می‌شود، وابستگی‌هایی که او را به ذلت می‌کشاند و برای حفظ آن باید در مقابل هر کس و ناکس سر فرود آورد.

اما این که جدّ آن هزل و شوخی است علت آن ناپایداری و سرعت زوال و عدم استقرار است و بلندی‌اش پستی است از این رو که افراد بلند مقام برای حفظ قدرت خویش تن به پستی‌های فراوانی می‌دهند و از افراد آلوده و کثیف برای حفظ قدرت خود بهره می‌گیرند. سپس با دو صف دیگر، این مطلب را کامل‌تر می‌سازد و

می‌فرماید: «دنیا سرای غارت و دزدی و ربودن (اموال و مقامات یکدیگر) و تباه شدن و هلاکت است و اهل آن پیوسته در حال حرکت (به سوی مرگ) و پیوستن (به پیشینیان) و جدایی (از دوستان و عزیزان) هستند» «دَارُ حَرْبٍ وَ سَلْبٍ، وَ نَهْبٍ وَ عَطَبٍ. أَهْلُهَا عَلَى سَاقٍ وَ سِيَّاقٍ، وَ لَحَاقٍ وَ فِرَاقٍ».

واژه «حَرْبٍ وَ سَلْبٍ، وَ نَهْبٍ» هر چند همه به معنای غارت کردن و بردن اموال کسی است. ولی به نظر می‌رسد در میان آن‌ها تفاوت دقیقی است «حَرْبٍ» آن است که همه اموال کسی را ببرند، زیرا در لغت به عنوان «أَخَذُ جَمِيعِ مَالِهِ» تفسیر شده است ولی «سلب» غالباً به معنای بردن لباس افراد و آن چه در دست دارند تفسیر شده است و لذا در حدیث داریم: «مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ» کسی که در میدان جنگ فردی را به قتل برساند لباس و سلاحش از آن اوست»

و اما «نَهْبٍ» که در لغت به معنای غنیمت گرفتن و غارت کردن آمده است ممکن است اشاره به غارت‌های گروهی و دسته جمعی باشد، بنابراین معنای کلام امام (علیه السلام) این می‌شود که: دنیا گاه تمام هستی انسان را می‌برد و گاه بخشی از آن را و گاه گروهی از غارت‌گران به عناوین مختلف بر سر کار می‌آیند و اموال گروه‌هایی از مردم را به غارت می‌برند.

آری، به راستی دنیا میدان و کارزاری است که غارت‌گران در آن به جان هم افتاده‌اند و غارت در اشکال مختلف آن صورت می‌گیرد و سرانجامش «عطب» یعنی هلاکت و نابودی است و اینها همه در حالی است که همه انسان‌ها در آستانه سفر، به جهان دیگر قرار دارند و کسی از فردای خود با خبر نیست. سپس امام (علیه السلام) در سه جمله دیگر به بخش دیگری از مشکلات و معایب دنیا اشاره کرده می‌فرماید: «راه- هایش حیرت زاء، گریزگاه‌هایش ناتوان کننده و مقاصدش یأس آور و نومیدی زاست» «قَدْ تَحَيَّرَتْ مَذَاهِبُهَا، وَ أُعْجَزَتْ مَهَارِبُهَا وَ خَابَتْ مَطَالِبُهَا».

سید میثاق هاشمی

بدون شک یکی از عناصر مهم در پیروزی قیام حضرت صاحب الامر (عج) بهره‌مندی از یاران مخلصی است که قیام جهانی آن حضرت را رقم می‌زنند. شناخت وضعیت و حالات آنان از دو جهت قابل اهمیت است.

جهت اول «فایده علمی» است. زیرا این شناخت ما را در ارائه‌ی تصویری کلی از مردمان عصر ظهور و شرایط حاکم بر آن زمانه یاری می‌کند. جهت دوم اما «فایده عملی و اخلاقی» است زیرا این شناخت می‌تواند الگو و سرمشق سازنده‌ای برای ما باشد تا در این زمان با ایجاد اوصاف و ویژگی‌های آنان در خود، بتوانیم خویش را به مرز یاوران حقیقی حضرت صاحب الامر (عج) نزدیک کنیم.

بر اساس روایتی از امام صادق علیه السلام اوصاف بیان شده در آیه ۵۴ سوره مائده ناظر به «یاوران امام مهدی» در عصر ظهور است؛ در ادامه ابتدا این اوصاف را در آیه شریفه بیان می‌کنیم و پس از آن به سایر اوصافی که در برخی از روایات تشریح شده‌اند خواهیم پرداخت. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید «خدا به‌زودی گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند در برابر مؤمنان فروتنند، و در برابر کافران سرسخت و قدرتمندند، همواره در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ سرزنشگری نمی‌ترسند. این فضل خداست که به هر کس بخواهد می‌دهد و خدا بسیار عطاکننده و داناست»

«خداوند آنان را دوست دارد» مطابق آیه‌ی سوره‌ی مائده، این اولین ویژگی یاران امام زمان در عصر ظهور است. در انسان‌ها محبت از سنخ کشش و جاذبه درونی‌ست گویا انسان گمان می‌کند که با وجود شخصی یا چیزی به کمالی می‌رسد؛ به همین دلیل آن چیز برای او جاذبه پیدا می‌کند و بر اثر کششی درونی به آن محبت می‌ورزد.

بدون شک محبت کردن خداوند متعال به این معنا نیست یعنی نمی‌توان برای او کشش و جاذبه درونی تصور نمود زیرا این معنا نوعی نقص محسوب می‌شود و خداوند از هر نقصی مبرا است.

بنابراین مقصود از محبت داشتن خدا «داشتن آثار محبت‌های عادی» است. توضیح این‌که ما هنگامی که به چیزی جاذبه‌ی درونی یافتیم به آن محبت می‌ورزیم و در نتیجه آثاری از ما نظیر کرم و فضل و بخشش و ... بروز می‌کند و گویا برای آن چیز حساسی ویژه باز می‌کنیم و آن را از دیگران متمایز می‌سازیم. محبت خداوند به بندگان نیز از همین سنخ است یعنی خداوند متعال به برخی از بندگان فضل و کرامت ویژه‌ای را متوجه می‌سازد و آن‌ها را در محدوده‌ای خاص و متمایز از دیگران قرار می‌دهد در این هنگام گفته می‌شود: «خداوند نسبت به این بندگان محبت دارد»

باید توجه نمود که محبت خداوند متعال ملاک دارد و بی‌حساب و کتاب نیست! ملاک محبت ورزیدن خدا در قرآن بیان شده است: «ای پیامبر بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد» آری ملاک محبت خدا «تبعیت» است بنابراین اولین ویژگی اصحاب قائم (عج) این است که آن‌ها «بندگانی مطیع و تابع خدا» هستند و بر اثر این تبعیت خداوند حساسی ویژه برای آن‌ها باز کرده و آن‌ها را دوست می‌دارد.

محمد متین خورشیدی

کلمه نگار

* دیدین می گن طرف از آب کره می گیره؟! وکیل ها از روابط
شکر آب مربا می گیرن:))

* بی سواد بود ولی خط فقر رو از نو نوشت.

* احتکار کرده بود که تو بازار سیاه روسپید شه!

* بزهکار از آگاهی می ترسه:)

* قفس عین پیرهن خیسه!

* بخت ما پول نداشت صابخونه بیرونش کرد، ما هم مجرد موندیم

* شبا قبل خواب از ثانیه گرد ساعت اتاقم پاشنه بلند می پوشه و
راه می افته!!

* ثروتی که شعور رو کم نکنه گنجه، گنج...

* فقر، دامن هر متقی ای رو بالا می زنه...

* گل های قالی فقط وقتی بچه پوشک نیست سیراب می شن

علی عمرانی

* از دانشگاه مدرک می گیریم که در محکمه ی بازار کار به قاضی
ثابت کنیم ما کار بلدیم!

* ولی درست این بود کشف حجاب معنیش رسیدن به فرمولی،
استخراجی، اختراعی چیزی باشه؛ نه کنار گذاشتنش!

* اسکار خوش اخلاق ترین آجیل سفره ی هفت سین هم به پسته ی
خندون تعلق می گیره!

* زندگی مشترک طلاست؛ البته گاهی طلا هم کثیف می شه و
قاف جدایی می چسبه تهش. مواظب زیور آلات تون باشین:)

* کودک گرسنه ترازوش رو می ذاره کنج پیاده رو تا سیری شما
شکم سیرا رو وزن کنه. توجه تونو عشقه بزرگواران:))

* آدم که فقیر باشه اسم همه ی بچه هاش رو آرزو می ذاره! اون-
وقت اون ی که پولداره بچه دار نمی شه یه وقت از هیکل نیفته

* فرهاد آن قدر به فکر شیرین بود که دیابتی و انسولین لازم شد.

* بند آب می داد که سبز بشه ولی نقره داغ شد!

روزنامه‌ی گاردین رو که می‌شناسید؟ پرتیراژترین مطبوعه‌ی شهر منچستر، این مجله‌ی خبری مشهور اروپایی چند روز پیش یه خبر جالب رو منتشر کرد!

گاردین نوشته بود توی UK (یعنی United Kingdom که شامل کشورهای انگلیس، اسکاتلند، ولز و ایرلند شمالی میشه) ۹۷ درصد زن‌ها مورد آزار جنسی قرار گرفته‌اند! خیلی ادعای زیادیه‌ها!

البته این که آزار جنسی در تعریف غرب می‌تونه دامنه‌ی وسیعی داشته باشه (فیزیکی و کلامی و ...) هم بی‌تاثیر نیست، حتی چشم‌چرانی یه آزار جنسی به حساب میاد!

گاردین توی کپشن این خبر که در اینستاگرام منتشر شد از مخاطب‌هاش پرسید: آیا با شنیدن این خبر سوپرایز شدید؟

جالبه بدونین از سر تا سر دنیا روی این آمار صحنه گذاشتن و گفتن جایی که اونا هم زندگی می‌کنن وضع به همین منواله.

خلاصه که این مشکل تو همه جای دنیا هست، و اگه شما فکر می‌کنین این اتفاق تو ایران نمیفته یعنی شما کبکی هستین که سرتون زیر برفه!

من به عنوان یک زن ایرانی مطمئن هستم در خاورمیانه و کشورهای اسلامی هم این آمار بسیار زیاده منتها این کشورها اجازه آمارگیری و انتشارش رو نمیدن تا قبح نشکنه! اما همین قبح نشکوندن به جنس مرد این حاشیه‌ی امن رو میدره تا جسارت کنه، بالاخره باید

تفاوتی بین یه فرد مسلمون با غیر مسلمون باشه یا نه؟! وگرنه مرکب پاسپورت مسلمونا و نامسلمونا که یکیه! مسائل جنسی فطری هستن و کنترل کردن غریزه یه مسئله‌ی اکتسابی به حساب میاد که اگه کلام الله مجید رو خونده باشید خدا ابتدا آقایون رو مورد خطاب قرار میدره (به مردان با ایمان بگو دیده، فرو نهند و پاکدامنی ورزند که این برای آنان پاکیزه‌تر است) لازم به توضیح نیست که چشم پوشیدن فقط به معنی پلک روی هم گذاشتن نیست و لازمه چشم‌پوشی رو با نگاه صرف نظر از هرزگی ذهن، چشم، و دامن تفسیر کرد.

پس از اون به خانم‌ها گوشزد شده که خودتونو بپوشونید... دیگه واضح تر از این؟!!

کاملاً دو طرفه

اگر همین مسئله در جامعه اجرا می‌شد،

اگر چشم و دل‌ها تربیت می‌شد،

نه آقایون این قدر اذیت می‌شدن

نه خانم‌ها از حجاب فراری می‌شدن...

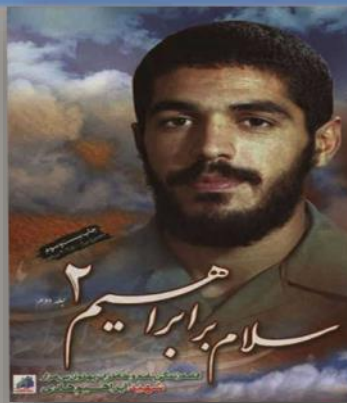
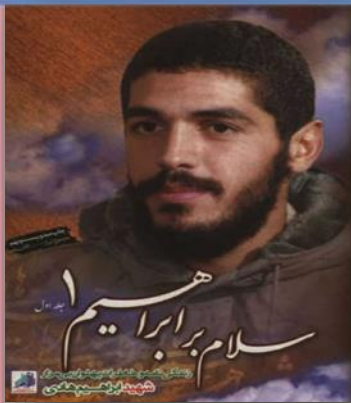
در عین توجه به تفاوت‌های هر دو جنس

حقوق مساوی و تربیت برابر، درک و رعایت حال متقابل

می‌تونست باعث حال خوبی باشه که همه‌ی ما کنار هم داشته باشیم، اما خیلی از همدیگه دریغش کردیم.

زهرا امیری





سلام بر ابراهیم (معرفی کتاب)

نیروهای محاصره شده در کانال، با شنیدن هر صدای تیر، انگار قلبشان از جا کنده می‌شد. آن‌ها در نهایت خشم و حسرت، مُشت بر دیوار کانال می‌کوفتند و کاری از دست‌شان بر نمی‌آمد.

بعضی از مجروحان در میانه‌ی میدان، توانسته بودند خود را بی‌حرکت نگه دارند و از شلیک تک‌تیراندازها در امان باشند. اما خورشید در وسط آسمان بود. هر مجروحی می‌خواست با اندک تکانی، طرف دیگر صورتش را به هرم داغ آفتاب بسپارد، تیر خلاص دشمن بود که او را ملکوتی می‌کرد. پس از شهادت مجروحان توسط تک‌تیراندازهای دشمن، یک‌باره صدای بلندگوی بعثی‌ها بلند شد! یک نفر که ظاهراً از منافقین بود با زبان فارسی و با دادن وعده‌ی آب و غذا از بچه‌ها می‌خواست خود را تسلیم کنند. او مرتب حرف می‌زد اما کسی به حرف‌های او توجه نمی‌کرد.

در ۱۷ بهمن ۱۳۶۱ پس از افشای اطلاعات عملیات از طریق منافقین که به جرگه‌ی بعثی‌ها درآمده بودند، نیروهای گردان حنظله به مدت پنج روز در کانال کمیل محاصره شدند و زیر آتش توپ‌خانه‌ای رژیم بعث قرار گرفتند. مقاومت پنج روزه به سرانجام نمی‌رسید همه‌ی رزمندگان به شهادت می‌رسند. مرثیه‌نامه‌های بسیاری در رثای خون شهدای خوش نشان کانال کمیل نوشته شده است که شاید زیبا ترین اثر سلام بر ابراهیم باشد. کتابی که با محوریت زندگی شهید والامقام ابراهیم هادی نگارش شده است. قلم روان و ساده‌ی این کتاب آنقدر گیراست که خواننده گویی خود در میدان نبرد می‌پندارد. به اتفاق بخشی از این کتاب را بازخوانی می‌کنیم: تک‌تیراندازهای دشمن از روی خاک‌ریزها جلو آمده و مشغول شکار بودند. زدن مجروحان نیمه جان افتاده در میدان، تفریح تک‌تیراندازهای بعثی شده بود.